

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت های ملی ایران

(۳)

ابومسلم سردار بزرگ نهضت خراسانیان در ضمن تهیه مقدمات انقلاب برضد دولت جبار بنی امیه در انتظار فرا رسیدن فرصت مناسب همچنان خاموش بود ، تا آنگاه که میان کرمانی (خدیج بن عیسی) و نصر بن سیار در خراسان جنگ در گرفت ، در این موقع محمد بن علی وفات یافته بود ، ابومسلم چون نصر بن سیار را مشغول دید موقع را مغتنم دانست و با هوشیاری خاصی دعوت خود را بنام امامت ولد عباس بطور آشکار آغاز نمود .

بطوریکه طبری مینویسد : (تا هزارمرد پنهان بروی گرد آمدند) نصر بن سیار با آگاهی از دعوت ابومسلم چون در حال جنگ با کرمانی بسر میبرد ، جلو گیری از اقدامات ابومسلم برای وی ممکن نگردید .

آری هنگامیکه حکومت اموی در خواب غفلت و غرور مست رؤیاهای طلائی خویش بود و اعراب خراسان (مصری و یمانی) سرگرم ستیزه ها و دشمنیهای قبیله ای خود بودند ، ابومسلم بدعوت برخاست .

مقارن نهضت خراسانیان نصر بن سیار سعی کرد اعراب مصری و یمانی را که از سالها قبل در جنگ و ستیز محلی بودند آشتی دهد و اختلاف آنها را از میان بردارد اما وقت گذشته بود . تدبیر و ذکاوت ابومسلم مانع از آن گشت که بین اعراب توافق نظر حاصل آید .

ابومسلم در اندک زمانی توانست تمام ناراضیان را در زیر پرچم خویش جمع آورد ، نهضت ضد بنی امیه که از مدت ها پیش در خراسان ریشه گرفته بود با همت او در همه جا نشر یافت .

نوشته‌اند که در يك روز از شصت ديه از ديه‌های حدود مرو بیاری او آمدند، البته سعی و همت و تدبیر و جلالت او در نشر این دعوت تأثیر تمام داشت. مردم گروه گروه از هرسوی بدوروی می‌آوردند از روزی که در قریه سفیدنج از قراء مرو درفش سیاه خویش را که شعار عباسیان بود برافراشت تا هفت ماه بعد که همه ناراضیان بدو پیوستند، بتجهیز سپاه پرداخت.

در این مدت مردم از همه شهرها و روستاهای خراسان بیاری او برخاستند، و بدو پیوستند، تاریخ دعوت آشکارا بومسلم را مورخین زمستان سال ۱۲۹ هجری ثبت نموده‌اند.

ابومسلم وقتیکه تصمیم خود را مبنی بر درهم کوبیدن اساس سلطنت امویان اعلام داشت تمام دشمنان بنی‌امیه با جان و دل بدو پیوستند.

وی یاران خویش را جامه سیاه پوشید و بشهرهای خراسان نامه نوشت که همه یاران او جامه سیاه بپوشند، مردم نسا و باورد و مروالرود و طالقان همه لباس سیاه پوشیدند.

مدائنی گوید: که جامه از بهر آن سیاه پوشیدند که در عزای زید بن علی و پسرش یحیی بودند. (۱)

نصر بن سیار به بنی‌امیه اعلام خطر میکند

نصر بن سیار والی خراسان چون از کار ابومسلم و جنگهای داخلی در خراسان درماند نامه‌ای به مروان ثانی (حمار) خلیفه اموی نوشت و رسماً در آن نامه اعلام خطر کرد، که دو است هزارتن با ابومسلم بیعت کرده و سوگند وفاداری یاد نموده‌اند در پایان نامه برای جلوگیری از انقلاب در خراسان با اشعاری بسیار نغز و معروف تقاضای کمک کرد.

اینگونه اعلام خطرها و نظائر آن برای اردوی عرب که در نتیجه اختلافات عشایری میان آنها جدائی افتاده بود و نسبت بنخطر قریب الوقوع بی اعتنا و بی خبر بودند بیهوده و بی ثمر بود .

خراسان درجوش و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد . خلیفه در جواب نامه نصر بن سیار نوشت :

(علی التحقیق آنچه را که حاضرین می بینند غائبین نبینند . بنا بر این دردی را که بروز کرده است درمان کن .)

و تنها اقدامی که بنظروی عملی رسید این بود که ابراهیم عباسی را دستگیر ساخته و بعد او را در زندان مسموم کرد ، در نتیجه دو برادر او ابو العباس و ابو جعفر بهمراهی بعضی از خویشاوندان خود از الحمیمه که موطن آنها در شام بود بسوی کوفه فرار کردند ، و در کوفه پنهان شدند ، در آنجا ابوسلمه و سایر بزرگان شیعه از آنها مواظبت میکردند .

بطوریکه بلعمی در ترجمه تاریخ طبری تصریح کرده است (ابو مسلم چون دید نصر بن سیار را مدد نیست طمع کرد اندر آنچه میخواست ، کس فرستاد به کرمانی که آنچه میخواهی بیابی من با توام و ابو مسلم و کرمانی یکی شدند و هر دو لشگر روسوی نصر بن سیار آوردند ، پس ابو مسلم کس فرستاد بگوزگانان تا یحیی و برادرش را از دار فرو گرفتند و دفن کردند و هر که رایافت که هواخواه بنی امیه بود همی کشت .)

نصر بن سیار چون این جریان بدید نامه ای به کرمانی نوشت که به ابو مسلم و یارانش فریفته مباش زیرا وی دوست تو نیست ، بهتر آنست که ما باهم صلح نمایم و باتفاق با ابو مسلم بتازیم و او را بگیریم .

کرمانی در ظاهر وعده مساعد داد ولی نهانی ابومسلم را آگاه کرد که نصر سیار چنین میگوید و در این مورد نظر تو چیست ؟

ابومسلم گفت توجه خواهی کرد ؟ گفت میاندیشم که با وی بیرون شوم و کس فراز کنم تا ناگاه او را بزند ابومسلم گفت جز این تدبیر نیست .

کرمانی برفت و با صد سوار برابر لشگر نصر سیار بایستاد وی مردی از یاران خویش را قبلاً در جریان تصمیم خود گذاشت ، پس رسول خویش بنزدیک نصر سیار فرستاد که بیرون آی تا صلح نامه بنویسیم ، نصر سیار نیز با صد سوار بیرون آمد او نیز همچنین حیلت کرده بود که کرمانی اندیشیده بود و مردی را برگماشته نامش حارث بن شریح که ناگاه کرمانی را بکشد و دو لشگر برابر یکدیگر فراز آمدند و کرمانی آن روز بی جوشن بود ، چون نصر سیار او را بدان حال بدید روی بحارث کرد و گفت آن چیز که گفتم هنگام آنست ، حارث بکرمانی حمله برد و او را ضربتی بر تهی گاه بزد و بکشت . پس نصر سیار دستور داد سر کرمانی را بریدند و برای مروان فرستاد .

ابومسلم بمحض اطلاع از جریان فوق الذکر فرمان جنگ بسا سربازان نصر بن سیار را صادر نمود و هر دو سپاه در یک زمان شروع بجنگ کردند ، کرمانی را پسری بود نامش علی نگاه کرد تمیم بن نصر سیار را دید که مشغول جنگ است باو حمله برد و با ضرب نیزه او را کشت در آن روز افراد زیادی از لشگریان نصر کشته شدند و خود نصر نیز زخمی شد و بقیه بهزیمت رفتند .

بطوریکه نوشته اند خراسان دو گروه شدند در بعضی شهرها خطبه بنام مروان میخواندند و در بعضی دیگر بنام ابومسلم ، و هر گاه این دو گروه بهم میرسیدند یکدیگر لعنت میگفتند تا اینکه روز بروز از طرفداران نصر سیار کاسته شده و به

طرفداران ابو مسلم افزوده میشد و مردم خراج خود را نیز با بومسلم میدادند .
نصر بن سیار چون این بدید ودانست که از عهده ابو مسلم بر نخواهد آمد بمرو رفت
و در خانه بنشست و بعد از آن نیز از ترس جان خود به ری گریخت و در آنجا
بدرد شکم مرد .

بعد از فرار نصر بن سیار از خراسان حکومت همه جانبه آن سرزمین بدست
ابو مسلم افتاد ، و بتدارك جنگ با خلیفه مفلوک و بی اراده اموی پرداخت .

جنگ قحطبه سردار ابو مسلم در بگرگان

چون خبر فوت نصر بن سیار به ابو مسلم رسید قحطبه بن شیب را که از
یاران نزدیک وی بود بخواند و بیست هزار مرد بدوداد و گفت بگرگان شو و از
آنجا برتر همی شو تا هر کجا که توانی کسان نصر سیار را بگیر و بکش . قحطبه
به نیشابور آمد و خراج بگرفت و بر یاران قسمت کرد .

پس روی بگرگان نهاد و آنجا مردی بود قبل از پسر هبیره نامش بنانه بن
حنظله الکلابی بالشگری بزرگ از مردمان شام و عراق ، و گرد لشگر خویش
خندق کنده بود . قحطبه خالد بن یزید را بر میسر و موسی بن کعب را بر میمنه
واسید بن عبدالله را بر جناح گمارد ، پس روی بیاران خویش کرد و گفت :

بدانید که شما حرب با گروهی میکنید که دین خدای بگردانیدند و بدر
کردند و از فرمان خدای عزوجل بیرون آمدند و ایشان را نخست ظفری بود اگر
دادگری کردند ، پس از آن برگشتند خدای بر ایشان خشم گرفت و پادشاهی
از ایشان بستد و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشتند و هر کجا کسی بود از
دوستداران اهل بیت همه را بکشتند و زنان ایشان را بزنی بردند و فرزندان
ایشان را برده کردند و بر همین حالت همی بود تا اکنون که خدای عزوجل شما
را مرتبه داد و بزرگوار و مسلط کرد بر ایشان تا داد خود را بستانید .

پس قحطبه بایاران خویش فراز شد و جنگ در گرفت در آن روز وقت آفتاب بر آمدن تا آنگاه که روز بگذشت و گروهی از مردم خراسان کشته شدند پس هزیمت بر مردم گرگان افتاد و بنانه را باپسرش حنظله بکشتند .

قحطبه دستور داد سر بنانه و پسرش را نزد ابومسلم برند پس فتح نامه نوشت و بگرگان وارد شد و هر که را از بنی امیه یافت بکشت و خراج زیاد بستد و بر یاران قسمت کرد قسمتی از آنرا برای ابومسلم فرستاد ، پس از آنجا به دامغان در ایالت قومس آمد و خراج بگرفت و از آنجا عازم ری گردید ، وی بدون جنگ و ستیزه وارد آن شهر شد و خراج لازم را از مردم ری جهت تهیه مقدمات جنگ بر ضد بنی امیه و کوشش در انقراض دولت فاسد آنان گرفت و ضمن ارسال خراجهای دریافت شده نامه‌ای به ابومسلم که در خراسان اقامت داشت نوشت و در مورد نقشه جنگ و فعالیتهای بعدی کسب دستور نمود ، و در نامه مذکور تقاضای پیشرفت بسوی اصفهان را نیز از ابومسلم کرده بود تا به آرمان مقدس ایرانیان رنج دیده و منتظر زودتر جامه عمل بپوشاند و آنان را از قید اسارت اعراب بدوی که قرنهادر زیر سلطه و اقتدار ایرانیان متمدن و پیر افتخار بسر میبردند برهاند .

(ناتمام)

نکو سیرت بی تکلف برون

به از نیکنام خراب اندرون

بنزدیک من شبرو راهزن

به از فاسق پارسا پیرهن

(سعدی)